

بازیگر پرنده کوچک خوشبختی:

اصلا تلویزیون نگاه نمی‌کنم

نداروزه



پرنده کوچک خوشبختی دومین تجربه بلند سینمایی پوران درخشنده و از فیلم‌های ماندگار و نوستالژیک سینمای ایران است. داستان این فیلم درباره دختری به نام ملیحه (عطیه معصومی) است که بر اثر ضربه روحی در کودکی قدرت تکلم خود را از دست داده‌است و با یادآوری گذشته دچار تشنج عصبی می‌شود. او با همه دعوا می‌کند و با کسی دوست نیست و یک بار اقدام به خودکشی می‌کند تا اینکه با ورود خانم شفیق (هما روستا) تغییراتی در زندگی ملیحه اتفاق می‌افتد. این بازیگر ناشنوا، وقتی ۹ سالش بود در فیلم «پرنده کوچک خوشبختی» درخشید و بازی‌اش مورد توجه قرار گرفت. حالا عطیه معصومی در دفتر ماهنامه صبا نشسته است تا درباره آن روزها و مهمترین چالش‌هایش پس از بازی در پرنده کوچک خوشبختی صحبت کند.

شما از معدود بازیگرانی هستید که در مصاحبه‌های خیلی قدیمیتان بیان کردید بازیگری را خیلی دوست ندارید. این برای من خیلی عجیب بود چرا که بازیگری حرفه‌ای است که باید به آن عشق داشت و همیشه از صحبت‌های اغلب بازیگران کاملاً پیداست که کارشان را دوست دارند و با عشق انجام می‌دهند. دلیل این حس شما نسبت به بازیگری چیست؟

شاید در آن مصاحبه‌ها، گفته‌های من را درست و کامل درج نکرده‌اند. من از دوران کودکی بازیگری را دوست داشتم، حتی در دوران مدرسه تئاتر کار می‌کردم. در دوران کودکی اگر گفته‌ام که بازیگری را دوست ندارم به خاطر فشار خستگی کار بوده، ولی الان بازیگری را دوست دارم. شاید از بعضی مسائل دلگیر بوده‌ام، آن‌ها هم از دلگیری من این‌طور برداشت کرده‌اند که دیگر به بازیگری علاقه ندارم، ولی این‌طور نیست.

فشار و خستگی‌ای که به آن اشاره کردید مربوط به بازی در «پرنده کوچک خوشبختی» است؟

بله، زمانی که ۹ ساله بودم خانم درخشنده به مدرسه ما آمد و به مدیر مدرسه گفت به دنبال یک استعداد می‌گردد، مدیر مدرسه هم من را صدا زد و به او معرفی کرد. درخشنده از من خوشش آمد و پرسید دوست داری بازی کنی؟ گفتم بله، من خودم تئاتر بازی می‌کنم و بعد از کمی صحبت من انتخاب شدم. از این‌که انتخاب شده بودم خیلی خوشحال بودم ولی بعد متوجه شدم که بازیگری در یک فیلم حرفه‌ای خیلی کار سختی است. دو ماه به مدرسه نرفتم، شبانه‌روز صبح تا شب کار می‌کردیم و این خیلی برام خسته‌کننده بود، از طرفی در آن جمع تنها بودم و خجالت می‌کشیدم. البته شیطنت هم داشتم زمانی که بقیه درحال فیلمبرداری

بچه مردم را بزخم. ساعت ۳:۴ صبح شده بود. این برداشت آن قدر تکرار شد، که من از فرط خستگی به امین تارخ گفتم راحت باش من را محکم بزمن! پرسید: واقعا بزمن؟ گفتم من راضی‌ام، بزمن! او هم محکم خواباند توی گوشم. بعد از زدن آن چک محکم توسط تارخ، خانم درخشنده گفت: اوکی. و بالاخره رضایت داد. من که از درد گریه می‌کردم با گریه گفتم: اوکی راحت شدی؟! منم راحت شدم! و آن قدر از درد گریه کردم که امین تارخ چندین بار از من عذرخواهی کرد. روحشان شاد امین تارخ رفت، هما روستا رفت، جمیله شیخ رفت...

از دوران بعد از بازی در «پرنده کوچک خوشبختی» خاطره‌ای دارید که هرگز فراموشتان نشود؟

بله، یکی از جذاب‌ترین خاطراتم مربوط به زمان اکران «پرنده کوچک خوشبختی» است. به همراه خانواده‌ام یک هفته در منزل عمومی، در رشت بودیم. یک روز همگی به سینما رفتیم. قبل از ورود به سالن تماشای فیلم، مدیر سینما را دیدم و گفتم من بازیگر این فیلم هستم. او هم برخورد خیلی خوبی با من داشت. درحال تماشای لحظات پایانی فیلم بودیم که من را صدا زد و گفت بروم کنار پرده سینما بایستم. من هم رفتم بالا، کنار پرده سینما ایستادم و همزمان با صدای فریادهای «مامان» در فیلم، من هم

بودند، من آن طرف برای خودم بازی می‌کردم! ولی خیلی خسته می‌شدم دیگر حوصله نداشتم تا جایی که یک روز خانم درخشنده از دستم کلافه شد و تهدیدم کرد که اگر می‌خواهی بازی نکنی، من نقشت را حذف می‌کنم. با وجود خستگی جواب دادم نه... نه... قول می‌دهم! و از آن به بعد کم‌کم بهتر شدم، اعتماد به نفسم بالا رفت. دیگر از بقیه خجالت نمی‌کشیدم. به خاطر همین فشارهایی که وارد می‌شد و زمان طولانی و خسته‌کننده‌اش، بعضی اوقات می‌گفتم بازیگری را دوست ندارم، خب فقط ۹ سالم بود.

فکر کنم از جیغ کشیدن هم خسته می‌شدی! خیلی در آن فیلم جیغ می‌زدی.

عطیه معصومی (با خنده) آره واقعا، از دست خانم درخشنده گلویم پاره شده بود! هر چقدر جیغ می‌کشیدم باز می‌گفت بلندتر، بلندتر. یک وقت‌هایی می‌گفتم الان نصفه شب است، مردم خوابند. اما او می‌گفت من می‌خواهم فیلمم خوب و واقعی شود!

یادش بخیر و خدا رحمت کند امین تارخ راه در یک سکانس باید عصبانی می‌شد و یک کشیده به صورت من می‌زد. گرفتن آن سکانس خیلی طول کشید چون هر بار که امین تارخ من را می‌زد، خانم درخشنده می‌گفت نه این خوب نیست. امین تارخ هم می‌گفت من دلم نمی‌آید